

در روزهای پس از بروز یک حادثه، کودکان به حمایت و مراقبت بیشتری نیاز دارند. ممکن است خیلی بترسند و فشار زیادی به آنها وارد شده باشد.

هلال احمری‌های همرا

هدیه بزرگ در شب تولد  
روایتی از همدلی و همراهی تیم سحر خراسان جنوبی در مناطق زلزله زده



حمایت روانی از افراد آسیب دیده و حادثه‌دیدگانی که در بلاهای طبیعی، ضربات روحی سختی متحمل شده‌اند از مهمترین وظایف اعضای خانواده هلال احمر است.

یکی از تیم‌های سحر جمعیت هلال احمر که در روزهای پرتلاش زلزله کرمانشاه در کنار کودکان آسیب دیده آن دیار بود، تیم سحر استان خراسان جنوبی بود.

حسن قلی‌زاده، سرپرست تیم سحر خراسان جنوبی حرف‌هایش را با توصیف شرایط مناطق زلزله‌زده ثلاث باباجانی شروع می‌کند.

روستاهایی که او و دیگر اعضای تیم ۲۱ نفره، ۱۰ روز همدم و همنشین مردم داغ‌دیده‌اش بوده‌اند و خاطرات بازی و شادی کودکان ثلاث را میان چادرها و ویرانه‌های روستا از یاد نبرده‌اند: «وقتی به ثلاث باباجانی رسیدیم، منظره خانه‌های ویران شده و مردمانی که در چادرها زندگی می‌کردند و کودکانی که با چهره غمزده به خودروی ما زل زده بودند، اندوه زیادی بر دل همه بچه‌های گروه نشانده. اما ما باید روحیه‌مان را حفظ می‌کردیم. چراکه قرار بود قوت قلب این کودکان باشیم.

وقتی از بیرجند به سمت کرمانشاه حرکت کردیم، مهربانی مردم شهرمان را با خود داشتیم. یک کامیون پر از عروسک و اسباب‌بازی به همراه لوازم و تجهیزات بهداشتی و... که قرار بود به دست مردم زلزله‌زده برسد و لبخند را روی صورت بچه‌های ثلاث بیاورد.» قلی‌زاده مکتبی می‌کند و ادامه می‌دهد: «۸ نفر از اعضای گروه در حوزه خدمات درمانی خبره بودند، ۴ نفر روان‌شناس و ۴ امدادگر نیز با ما بودند. یک تیم کامل که می‌خواستیم در حد توان از درد و رنج مردم بکاهیم و بچه‌های روستاهای زلزله‌زده را شاد کنیم. به هر روستایی که می‌رسیدیم، سراغ بچه‌ها را می‌گرفتیم، عروسک و اسباب‌بازی‌ها را به آنها می‌دادیم و با اجرای نمایش‌های شاد و برگزاری مسابقه، سعی می‌کردیم خاطرات تلخ زلزله را از ذهن‌شان پاک کنیم.» قلی‌زاده

خاطره‌ای از برگزاری جشن تولد در یکی از چادرها دارد: «اما بهترین خاطره مشترک همه اعضای گروه جشن تولدی است که برای یکی از بچه‌ها گرفتیم. یک دانشجوی داوطلب که خودش را وقف کمک به مردم روستا کرده بود، نشانی پسر بچه‌ای را داد که روز تولدش بود. همگی کیک تهیه کردیم و با کلی هدیه و اسباب‌بازی ناگهان وارد چادرشان شدیم. یک شب را با آنها در چادر جشن گرفتیم. وقتی از چادر بیرون آمدیم و وقت خداحافظی رسید، پدر و مادرش در حالی که اشک می‌ریختند به ما گفتند پسرشان تا همین امروز لبخند زده بود. حتی به ندرت صحبت می‌کرد و همبازی بچه‌ها می‌شد. لبخند او هدیه بزرگی برای همه ما بود.»

خاطرهای هم از اجرا در روستاهای محروم جنوب کشور دارید؟

بله. آن اجرا و اتفاق خاصی که در استان سیستان و بلوچستان افتاد را هرگز فراموش نمی‌کنم. صبح روز اجرا از یک بازار محلی یک حفت کفش برای خودم خریدم. بعد از ظهر که برای امداد به یک روستای کپر نشین و کویری در نزدیکی کنار رفته بودیم، آن کفش‌ها را پوشیدیم. وقتی به روستا رسیدیم، توجهم به یکی از کودکان جلب شد. محمد در آن هوای سرد لباسی به تن نداشت. کفش‌هایی که برای بچه‌ها خریده بودیم در میان آنها توزیع کردیم. محمد کفش‌های نورآ پوشیده بود اما همچنان لباسی به تن نداشت. به او گفتم محمد سردت نیست؟ گفت: نه اصلا سرد نیست، توهم امتحان کن. از کپرها دور بودیم و من هم پیراهن‌رامل محمد و چند نفری از بچه‌ها که لباسی نداشتند، در آوردم. برایشان نمایش کوتاهی اجرا کردم و همگی می‌خندیدیم. ناگهان محمد رو به من کرد و گفت: سردت نشده؟! نگاهش کردم و نگاهي هم به بقیه بچه‌های روستا انداختم. فهمیدم لباسی ندارند که بپوشند. ما هم لباس خریده بودیم اما لباس‌هایی که در مانشین داشتیم را به محمد و بچه‌های روستا دادیم.

با توجه به اینکه ماهیت و هدف سفرهای شما همراه با گروه خیران و داوطلبان هلال احمر که امدادسانی به مناطق محروم است، آیا محتوای خاصی هم برای نمایش‌ها پتان در نظر می‌گیرید؟

بله. عمدتاً روستاهایی که به آن سفر می‌کنیم، مشکلات و کمبودهای زیادی دارند. به‌ویژه در حوزه بهداشت. بنابراین تلاش می‌کنم، در نمایش و بازی‌هایی که برای کودکان در نظر می‌گیرم، مسائلی مانند رعایت بهداشت فردی ابتدایی مانند شستن دست‌ها قبل از خوردن غذا، استفاده از شوینده‌ها و... در اولویت است. من کار آموزش این موضوعات را در قالب نمایش برعهده دارم و خیران و داوطلبان هلال احمر هم که در بسیاری از این سفرها ما هستند، لوازم بهداشتی را توزیع می‌کنند.



- معین شمسایی
- ۲۵ ساله
- استان: خراسان رضوی
- ویژگی: ۲ سال است همراه با خیران و داوطلبان جمعیت هلال احمر برای کودکان مناطق محروم کشور، نمایش شاد اجرا کرده و خنده را مهمان لب‌های بچه‌های محروم استان‌های روستاهای کم‌برخوردار می‌کند.



بود، از خانم اربابی خواست اگر همین برنامه شاد را در همین روزهای پایانی سال برای کودکان کرمان و ریگان اجرا کنیم، به گروه ما کمک نقدی می‌کند تا خدمات بهتری به مناطق محروم ارایه کنیم. تازه از سرخس برگشته بودیم و هنوز خسته بودم. اما با این خبر انگار تمام خستگی‌ها از تن بیرون شد و همراه بچه‌های گروه راهی کرمان و ریگان شدیم.

■ در طول ۳ سال کار اجرای نمایش برای کودکان روستاهای محروم به کدام شهرها و استان‌ها سفر کرده‌اید؟

سفر ما البته حضور من به‌عنوان حاجی فیروز و پدر بزرگ مهرپون، از خراسان رضوی و روستاهای سرخس شروع شد و تا به امروز به لطف دوستان خیر و همکاری امدادگران و داوطلبان هلال احمر به شهرهایی مانند ریگان، آبدان، کرمان، روستاهای استان سیستان و بلوچستان و هرمزگان در مقاطع مختلف سال نمایش اجرا کرده‌ام.

■ با همین انگیزه تصمیم گرفتید، به اجرای نمایش برای کودکان مناطق محروم ادامه دهید؟

بله. اما اتفاق دیگری هم افتاد. کمی بعد و در روزهای پایانی سال، نمایش حاجی فیروز را هم برای کودکان روستاهای سرخس اجرا کردم. یکی از پزشکان داوطلب و خیر که به طریقی نمایش من برای کودکان و شادی و خنده آنها را دیده بود، از خانم اربابی خواست اگر همین برنامه شاد را در همین روزهای پایانی سال برای کودکان کرمان و ریگان اجرا کنیم، به گروه ما کمک نقدی می‌کند تا خدمات بهتری به مناطق محروم ارایه کنیم. تازه از سرخس برگشته بودیم و هنوز خسته بودم. اما با این خبر انگار تمام خستگی‌ها از تن بیرون شد و همراه بچه‌های گروه راهی کرمان و ریگان شدیم.

■ با همین انگیزه تصمیم گرفتید، به اجرای نمایش برای کودکان مناطق محروم ادامه دهید؟

بله. اما اتفاق دیگری هم افتاد. کمی بعد و در روزهای پایانی سال، نمایش حاجی فیروز را هم برای کودکان روستاهای سرخس اجرا کردم. یکی از پزشکان داوطلب و خیر که به طریقی نمایش من برای کودکان و شادی و خنده آنها را دیده بود، از خانم اربابی خواست اگر همین برنامه شاد را در همین روزهای پایانی سال برای کودکان کرمان و ریگان اجرا کنیم، به گروه ما کمک نقدی می‌کند تا خدمات بهتری به مناطق محروم ارایه کنیم. تازه از سرخس برگشته بودیم و هنوز خسته بودم. اما با این خبر انگار تمام خستگی‌ها از تن بیرون شد و همراه بچه‌های گروه راهی کرمان و ریگان شدیم.



چرا به فکر اجرای نمایش برای آنها افتادم؟

قبلاً عکس‌ها و تصاویر زیادی از کمک‌رسانی این گروه خیر به روستاییان و به‌ویژه کودکان دیده بودم. بچه‌ها از هدا یا خوشحال بودند. اما من که به‌عنوان یک استندآپ کمدین، هنرم نشانند لبخند روی چهره آدم‌هاست، با دیدن آن تصاویر حس کردم انگار چهره کودکان چیزی کم دارد. تصمیم گرفتم آن لبخند را برایشان هدیه ببرم. اما کت و شلوار قدیمی اجرا و سبیل مصنوعی را که در چمدان می‌گذاشتم، ترسی سراغم آمد که قبل از هیچ اجرای دیگری آن را تجربه نکرده بود.

گفت‌وگو با هنرمندی که داوطلبانه برای کودکان مناطق محروم نمایش طنز اجرا می‌کند

من حاجی فیروز بچه‌های روستایی‌ام!

حسن حسن‌زاده | خنده و شادی، ارغمان او برای بچه‌های روستاهای محروم است. سر خوشی و قهقهه بچه‌ها هم بهترین هدیه‌ای است که او را با آن شاد می‌کند. ۳ سال و اجرای نمایش طنز در ده‌ها روستای محروم کشور هم باعث نشده «معین شمسایی» اسم بچه‌های روستا را از یاد ببرد. محمد، مریم، رضا و... همگی کودکانی هستند که جوان هنرمند مشهدی با ایفای نقش «حاجی فیروز»، «بابا بزرگ مهرپون» و... برایشان تبدیل به یک خاطره شیرین شده و خودش هم به خاطر شاد کردن دل آنها هر روز با یادشان خاطره بازی می‌کند. برترین استندآپ کمدین استان خراسان رضوی ۳ سالی است همراه با یک گروه خیریه و داوطلبان جمعیت هلال احمر به روستاهای محروم کشور سفر کرده و برای کودکان روستا نمایش طنز اجرا می‌کند.

سرخس در ۱۵ کیلومتری سد دوستی رفته‌ام. روستایی محروم که آب مورد نیازشان را از چشمه‌های آب شور تأمین می‌کردند و بیشتر کودکان شان هم بیماری‌های قارچی داشتند. آن روز هوا به شدت سرد بود. وقتی به روستا رسیدیم، پای برهنه کودکان و لباس‌های نامناسب آنها در سرما توجهم را جلب کرد. با خودم گفتم، چگونه می‌توانم کودکانی را که هنوز نیازهای اولیه‌شان مثل آب، کفش، لباس و... تأمین نیست، بخندانم. بچه‌های روستا را در مدرسه جمع کردم. طبق عادت همیشگی‌ام در این مواقع سخت سه صلوات فرستادم و روی صحنه رفتم. برای اولین بار حاجی فیروز شده بودم. با آن چهره سیاه و لباس قرمز. اجرا را با یک بازی که معمولاً در برنامه تلویزیونی عمو پورنگ انجام می‌شود، شروع کردم تا انرژی بچه‌ها بالا برود. بلند فریاد زدم: «کی از همه قشنگ‌تره؟!» جواب بچه‌ها فقط سکوت و زل زدن به چشم‌های من بود. دوباره تکرار کردم و باز همان سکوت تکرار شد. حتی بعضی‌ها از چهره خاص حاجی فیروز هم ترسیده بودند. همان لحظه یادم افتاد این بچه‌ها اصلاً تلویزیون ندارند، عمو پورنگ را نمی‌شناسند و اصلاً معنای این بازی‌ها را در نمی‌کنند.

■ سرانجام اولین اجرای نمایش حاجی فیروز چه شد؟

قانون بازی را از اول یادشان دادم. دوباره همان بازی را تکرار کردم و باز همان سکوت تکرار شد. حتی بعضی‌ها از چهره خاص حاجی فیروز هم ترسیده بودند. همان لحظه یادم افتاد این بچه‌ها اصلاً تلویزیون ندارند، عمو پورنگ را نمی‌شناسند و اصلاً معنای این بازی‌ها را در نمی‌کنند.

■ سرانجام اولین اجرای نمایش حاجی فیروز چه شد؟

قانون بازی را از اول یادشان دادم. دوباره همان بازی را تکرار کردم و باز همان سکوت تکرار شد. حتی بعضی‌ها از چهره خاص حاجی فیروز هم ترسیده بودند. همان لحظه یادم افتاد این بچه‌ها اصلاً تلویزیون ندارند، عمو پورنگ را نمی‌شناسند و اصلاً معنای این بازی‌ها را در نمی‌کنند.

کی از همه قشنگ‌تره؟! کی از همه قشنگ‌تره؟! سفرهای معین شمسایی به مناطق محروم کشور و اجرای نمایش شاد برای بچه‌ها، خاطره‌ها و ماجراهای تلخ و شیرین بسیاری برای شما رقم زده است. شمسایی خاطرهای از حضور در آبدان و اجرای نمایش برای کودکان یکی از مناطق محروم این شهر بر ایمان تعریف می‌کند: «برای اجرای نمایش به یکی از مناطق محروم آبدان رفته بودم. میان کودکان توجهم به دختر بچه معلولی جلب شد که چهره بسیار زیبایی داشت، اما به دلیل نوع خاص معلولیتش مجبور بود گوشه‌ای بنشیند و بازی بچه‌ها را تماشا کند. وقتی به روستاهای محروم می‌روم، شاد کردن بچه‌هایی که معمولاً گوشه‌گیر هستند یا مثل مریم نمی‌توانند در جمع شاد ما شرکت کنند، برایم اولویت دارد. من دستگاه آبیوم را به او دادم تا با آن بازی کند و سرگرم شود. مریم به عکس‌ها نگاه می‌کرد و گاهی هم از خودش عکس می‌گرفت. دیدم همه بچه‌ها دور ما جمع شده‌اند و دارند به من نگاه می‌کنند که مشغول آموزش دادن نحوه استفاده از دستگاه به مریم هستیم. دوباره بازی «کی از همه قشنگ‌تره؟!» را با آنها انجام دادم تا حالا که کنار مریم هستیم همگی با هم بازی کنیم. در کمال تجب دیدم همه بچه‌ها وقتی بلند می‌گویم: کی از همه قشنگ‌تره؟!، در جواب یک صدا فریاد می‌زنند: مریم! مریم! مریم هم شیرینی و میوه‌ای که به او داده بودیم را با بچه‌های روستا تقسیم کرد. همین‌که توانستم دل آن کودک را شاد و بچه‌ها را به او نزدیک‌تر کنم، شاید بهترین خاطره من از تمام این سفرهاست.»

■ از چه زمانی زندگی‌تان با صحنه تئاتر گره خورد؟

مثل بسیاری از بازیگران تئاتر و علاقه‌مندان به این هنر، از دبیرستان و با تئاتر دانش‌آموزی شروع کردم. در دوران دانشگاه هم تئاتر را به‌صورت جدی‌تری دنبال کردم و اکنون در شهر مشهد با اجرای نمایش‌های متعددی در صحنه‌های روم.

■ جویازی هم در یافت کرده‌اید؟

بله. یکبار جایزه بهترین بازیگر مرد جشنواره تئاتر دانش‌آموزی استان خراسان رضوی را دریافت کردم. در جشنواره تئاتر دانشجویی زابل به‌عنوان بهترین خوانشگر و کارگردان انتخاب شدم و همچنین ۲ سال است که به‌عنوان بهترین استندآپ کمدین استان خراسان رضوی برگزیده می‌شوم.

■ همکاری داوطلبانه شما با خیران و داوطلبان جمعیت هلال احمر برای امدادسانی به مناطق محروم کشور از چه زمانی شروع شد؟

۳ سال پیش و به‌صورت اتفاقی شرایطی فراهم شد تا از هنرم برای شاد کردن کودکان مناطق محروم کشور استفاده کنم. یکی از دوستانم مدت‌ها بود همراه با گروهی از خیران و داوطلبان هلال احمر برای کمک‌رسانی به روستاهای محروم، داوطلب می‌شد. به واسطه‌ای با جمعیت هلال احمر و خانم اربابی که از خیران نام‌آشنای مشهد در امدادسانی به روستاییان است، آشنا شدم. آن روز قرار بود برای کمک‌رسانی به روستای «دوشاخ‌بزی» سرخس بروند. همان موقع پیشنهاد دادم لباس‌های مخصوص نمایش را برای سرگرم کردن کودکان با خودم بیاورم. تا آن روز این گروه چنین کاری انجام نداده بودند و از طرفی فرصت زیادی برای ماندن در روستا نداشتند. گفتند فرصتی برای اجرای نمایش نداریم. اما من وسایلم را به امید فرصت مناسب برای اجرا با خودم بردم.

■ قرار بود آن گروه خیر چه خدماتی به روستاهای محروم سرخس ارایه کنند؟

جامعه هدف این گروه، بیشتر کودکان روستاهای محروم هستند. کمک‌هایی مانند لوازم تحریر، کفش، لباس، عروسک، اسباب‌بازی و آجیل و هدایای شب‌عید که در مقاطع مختلف سال میان روستاییان توزیع می‌شود.

■ زمانی که تصمیم به اجرا گرفتید، چه چیزی در ذهن‌تان بود؟

قرار بود برای کودکانی اجرا کنیم که هیچ تصویری از نمایش کمدی نداشتند. قرار بود به روستاهایی برویم که کودکان تلویزیون ندارند. احتمالاً تا به حال چنین نمایش‌هایی طنزی ندیده بودند و از آن سخت‌تر به دلیل نبود امکانات رسانه‌ای ابعاد طنز و شوخی را هم نمی‌شناختند. خوشبختانه اجرای اولم در سرخس و ایفای نقش شخصیتی به نام «پدر بزرگ مهرپون» مورد توجه بچه‌ها قرار گرفت. اما سختی کار را در دومین اجرا در روستای شورآباد تجربه کردم.

■ چطور؟

شب‌عید بود و برای توزیع کمک‌های جمع‌آوری شده از کفش و لباس نو تا مواد غذایی، آجیل و... به روستای شورآباد